

إضاءة من فاتحة سورة يوسف روشنگری از آغاز سوره یوسف

قال تعالى: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى
إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ
رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا
أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (يوسف: ٤-٦).

خداوند متعال می‌فرماید: «(آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند * گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حيله‌ای می‌اندیشند؛ زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است * و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است)».

في هذه الآيات تفتتح مسيرة يوسف ع إلى الله، أنها تذكير من الله
العليم الحكيم ليوسف ع بحقيقته التي ارتقاها في عالم الذر وغفل عنها
بسبب حجاب الجسد لما خلقه الله وأنزله إلى هذا العالم الظلماني (عالم
الأجسام)، قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾
(الواقعة: ٦٢)، أي إنكم كنتم في عالم الذر مخلوقين وامتحنكم الله ﴿وَإِذْ أَخَذَ
رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا
إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ
الْمُبْطِلُونَ﴾ (١).

در این آیات مسیر یوسف ع به سوی خداوند آغاز می‌شود. این آیات، یک یادآوری است از سوی خداوند دانای حکیم برای یوسف ع از حقیقتی که در عالم ذر به آن ارتقا پیدا کرده و به دلیل وجود حجاب جسد از هنگامی که خداوند

او را آفرید و به این عالم ظلمانی (عالم اجسام) فرود آورد، از آن غافل شد. حق تعالی می‌فرماید: «(شما از پیدایش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نمی‌آورید؟)» ؛ یعنی شما در عالم ذر آفریده شده بودید و خداوند شما را امتحان نمود. «(و آنگاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را برخودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگوئید ما از آن بی‌خبر بودیم * یا نگوئید پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها. آیا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟)».

وفي دعاء يوم الغدير الذي رواه عمارة بن الجوين أبي هارون العبدي، قال أبو عبد الله الصادق ع: (... فمن صلى ركعتين، ثم سجد وشكر الله عزوجلّ مائة مرة، ودعا بهذا الدعاء بعد رفع رأسه من السجود، الدعاء: اللهم إني أسألك بأن لك الحمد وحدك لا شريك لك، وأنت واحد أحد صمد، ولم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفوا أحد، وأن محمدا عبدك ورسولك صلواتك عليه وآله. يا من هو كل يوم في شأن، كما كان من شأنك أن تفضلت عليّ بأن جعلتني من أهل أجابتك وأهل دينك وأهل دعوتك، ووفقتني لذلك في مبتدأ خلقي تفضلا منك وكرما وجودا، ثم أردفت الفضل فضلا، والجود جودا، والكرم كرما، رافة منك ورحمة إلى أن جددت ذلك العهد لي تجديدا بعد تجديدي خلقي، وكنت نسياً منسياً ناسياً ساهياً غافلاً. فأقمت نعمتك بأن ذكررتني ذلك ومننت به عليّ وهديتني له فليكن من شأنك يا الهي وسيدي ومولاي، أن تتم لي ذلك ولا تسلبنيه حتى تتوفاني على ذلك، وأنت عنى راض، فانك أحق المنعمين أن تتم نعمتك عليّ، اللهم سمعنا وأجبنا داعيك بمنك فلك الحمد، غفرانك ربنا واليك المصير، آمنا بالله وحده لا شريك له، وبرسوله محمد (صلى الله عليه وآله وسلّم) وصدقنا وأجبنا داعي الله واتبعنا الرسول في موالاتنا مولانا ومولى المؤمنين، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عبد الله وأخي رسوله، والصديق الأكبر، والحجة على بريته، المؤيد به نبيه ودينه الحق المبين، علما لدين الله، وخازنا لعلمه، وعيبة غيب الله، وموضع سر الله، وأمين الله على خلقه، وشاهده في بريته. اللهم إننا سمعنا مناديا ينادي للإيمان أن آمنوا بربكم، فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع

الأبرار، ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد. فإننا يا ربنا بمنك ولطفك أجبنا داعيك، واتبعنا الرسول وصدقناه وصدقنا مولى المؤمنين، وكفرنا بالجبت والطاغوت، فولنا ما تولينا، واحشرنا مع أئمتنا فإننا بهم مؤمنون موقنون ولهم مسلمون. آمننا بسرهم وعلانيتهم، وشاهدتهم وغائبهم، وحيهم، ورضينا بهم أئمة وقادة وسادة، وحسابنا بهم بيننا وبين الله دون خلقه لا نبتغى بهم بدلاً، ولا نتخذ من دونهم وليجة، وبرئنا إلى الله من كل من نصب لهم حرباً من الجن والإنس من الأولين والآخرين، وكفرنا بالجبت والطاغوت والأوثان الأربعة وأشياعهم وأتباعهم وكل من والاهم من الجن والإنس من أول الدهر إلى آخره ...) (إقبال الأعمال - السيد ابن طاووس الحسني: ج ٢ ص ٢٧٧).

در دعای روز غدیر که عمار بن جویین ابو هارون عبدی روایت کرده است، امام صادق ع می‌فرماید: «... کسی که دو رکعت نماز بخواند، سپس سجده گزارد و صد مرتبه شکر خداوند عزوجل را بگوید و پس از بالا آوردن سرش از سجده، این دعا را بخواند:

بارالها! از تو درخواست می‌کنم به اینکه ستایش تنها برای تو است، یگانه‌ای و شریکی نداری. تو که یکتا و یگانه و بی‌نیازی، نه می‌زایی و نه زاده می‌شوی و هیچ کسی کفو و همتای تو نمی‌باشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده تو است؛ درود تو بر او و خاندانش! ای کسی که هر روز در کاری هستی؛ همان طور که از جمله کارهای تو این است که مرا جزو اهل اجابت خود و اهل دینت و اهل دعوت خودت قرار دادی و به این ترتیب در آغاز آفرینش از روی بخشش و گرم و جودت، به من توفیق عطا فرمودی. سپس از سر لطف و رحمت و مهربانی‌ات، پس از فضیلتی، فضیلتی دیگر، و پس از بخششی، بخششی دیگر، و به دنبال گرمی، گرمی دیگر را به دنبال آوردی، تا زمانی که این عهد را پس از تجدید آفرینش، برایم تجدید نمودی در حالی که من بسیار فراموش‌کار، سهل‌انگار و غافل بودم. تو با یاد آوردن آن بر من، نعمت را استوار فرمودی و با آن بر من منت نهادی و مرا به آن، هدایت نمودی. خدای من، آقای من و مولای من! در شان تو است که این نعمت را بر من تمام کنی و آن را از من مگیری تا آن هنگام که مرا بر آن، بازگردانی؛ درحالی که از من راضی و خوشنود هستی. تو شایسته‌ترین نعمت‌دهندگان که نعمت را بر من تمام کنی. بارخدا! دعوت‌کننده‌ات را شنیدیم و با منت تو، او را اجابت نمودیم؛ پس ستایش تنها برای تو است. پروردگارا! بخششت را خواستاریم در حالی که بازگشت به سوی تو است. به خداوندی ایمان آوردیم که یگانه است و شریکی ندارد و فرستاده‌اش محمد(صلی الله علیه وآله

(وَسَلَّمَ)، دعوت‌کننده به سوی خدا را تصدیق کردیم و پاسخ گفتیم، و در دوستی مولایمان و مولای مؤمنین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب از فرستاده پیروی نمودیم؛ آن بنده‌ی خدا و برادر فرستاده‌اش، راست‌گوی بزرگ، حجت بر آفریدگانش، تایید‌کننده‌ی پیامبر و دین حق مبینش، علم و نشانه‌ای برای دین خدا، نگهبان علمش و صندوقچه‌ی علم خداوند، موضع سر خداوند و امین خداوند بر خلقش، و گواه و شاهد در بین آفریدگانش. «ای پروردگار ما، شنیدیم که منادی‌ای به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، پس ای پروردگار ما، گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را از ما بزدای و ما را همراه نیکان بمیران * ای پروردگار ما، عطا کن به ما آنچه را که به زبان فرستادگانت به ما وعده داده ای و ما را در روز قیامت رسوا مکن که تو در وعده‌ی خویش خلاف نمی‌کنی». پس ای پروردگار ما! ما با منت و لطف تو دعوت‌کننده‌ات را اجابت نمودیم و از فرستاده پیروی و او را تصدیق نمودیم و مولای مؤمنین را نیز تصدیق نمودیم و به جبت و طاغوت کافر شدیم. پس آن کس را که ولایتش را پذیرفتیم، ولی ما قرار بده و ما را با امامانمان محشور کن؛ چرا که ما به آنان ایمان و یقین داریم و تسلیم آنها هستیم. به پنهان و آشکار ایشان ایمان داریم، و به حاضر و غایب و زنده‌ی آنان، و به آنان به عنوان امامان و رهبران و سروران، رضایت دادیم، اینکه حساب ما بین ما و بین خداوند، به واسطه‌ی آنان نه آفریده‌هایش باشد، هیچ کسی را به عوض آنها نمی‌پذیریم، و هیچ دوست و ولیجه‌ای غیر از آنان بر نمی‌گیریم. از تمام کسانی که دشمن آنها هستند و با ایشان سر جنگ دارند، از جن و انس، از اولین و آخرین، در پیشگاه خداوند برائت می‌جوئیم، به جبت و طاغوت و بت‌های چهارگانه و پیروان و یاران آنها و همه‌ی کسانی که دوستشان دارند، از جن و انس، از ابتدای روزگار تا انتهایش، کافر شدیم....

وقوله ع: (بعد تجدیدك خلقي): أي انك خلقتني في هذه الدنيا بعد أن خلقتني في الذر، وقوله ع: (جددت ذلك العهد لي تجديداً): أي ذكّرْتني وجعلتني أقر بولاية أوليائك (الأنبياء والأوصياء (عليهم السلام)) في هذه الدنيا كما أقررت بها لما خلقتني في الذر بفضلك.

این سخن امام ع: « (پس از تجدید آفرینش)» یعنی تو مرا پس از اینکه در عالم ذر خلق فرمودی، در این دنیا آفریدی، و این سخن ایشان ع: «(این عهد را برایم تجدید نمودی)» یعنی به یادم آوردی و مرا در این دنیا

اقرار کننده به ولایت اولیای تو (پیامبران و اوصیا (علیهم السلام)) اقرار دادی؛ همان گونه که آن هنگام که مرا در عالم ذر خلق نمودی، با فضل تو به آن اقرار نمودم.

فلماذا لا تتذكرون، وأيضاً لماذا لا تسعون إلى الله ليذكركم؟! وتتذكرون لما ترفع الحجب ويكشف للإنسان حقائق الملكوت كأنبیاء الله (علیهم السلام) ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام: ٧٥).

پس چرا به یاد نمی‌آورید؟ و چرا تلاش نمی‌کنید و از خداوند نمی‌خواهیم که به یادتان بیاورد؟! حال آنکه آن هنگام که حجاب‌ها برداشته شود و همانند انبیا (علیهم السلام)، حقایق ملکوت برای انسان کشف گردد، همه به یاد می‌آورند. «(به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد)».

وأيضاً الخطاب في أول سورة يوسف ع للرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو خير خلق الله ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾ (يوسف: ٣)، أي إنك يا محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) أنزلت إلى هذا العالم، وحجت عنك حقيقتك وامتحنك الله بهذا الامتحان الثاني في هذا العالم، وكنت الفائز بالسباق مرة أخرى، بعد أن كنت الفائز بالسباق في الامتحان الأول في عالم الذر، قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (الشورى: ٥٢).

همچنین مخاطب در ابتدای سوره‌ی یوسف ع، بهترین آفریده‌ی خداوند یعنی حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌باشد. «(با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو پیش از این از بی‌خبران بودی)»؛ یعنی تو ای محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)! به این عالم فرود آمدی و حقیقت تو از خودت پوشانیده شد و به این وسیله خداوند تو را در این دنیا در امتحان دوم، آزمود و تو بار دیگر، پیروز مسابقه شدی؛ پس از اینکه در امتحان اول و در عالم ذر در مسابقه، پیشی گرفتی و پیروز شدی. حق تعالی

می‌فرماید: «(و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانمان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و تو به راه راست راه می‌نمایی)».

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): (لم أكن أعلم ذلك حتى عرفنيه الآن جبرائيل ع، وما كنت أعلم شيئاً من كتابه ودينه أيضاً حتى علمنيه ربي، قال الله عزوجل: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾) (تفسير الإمام العسكري ع: ص ۶۴۱).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «آن را نمی‌دانستم، تا اینکه اکنون جبرئیل ع مرا از آن باخبر نمود، و همچنین چیزی از کتاب و دینش نمی‌دانستم، تا اینکه پروردگرم به من آموخت. خداوند عزوجل می‌فرماید «(و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است)».

وَعَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْعِلْمِ أَهْوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟ قَالَ ع: الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَوْجِبُ أَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَمَا الْإِيمَانُ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ يَقِرُّونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ. فَقَالَ لِي: بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَّمَهُ الْفَهْمَ) (الكافي: ج ۱ ص ۲۷۴ ح ۵).

از ابو حمزه روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله ع از علم پرسیدم: آیا همان علمی است که عالم آن را از زبان مردان فرامی‌گیرد یا در کتاب نزد شما است و آن را می‌خوانید و از آن آگاه می‌شوید؟ فرمود: «این موضوع برتر و بالاتر از اینها است. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای: «(و اینچنین

روحي از امر خودمان را به تو وحى كرديم در حالى كه تو نمى دانستى كتاب چيست و ايمان كدام است)) >>> . سپس فرمود: «ياران شما در مورد اين آيه چه مى گويند؟ آيا اين طور مى خواندند كه در آن موقع (پيامبر) نمى دانست كتاب چيست و ايمان كدام است؟» گفتم: جانم به فدايت، نمى دانم چه مى گويند». فرمود: «آرى، در وضعيتى بود كه نمى دانست كتاب چيست و ايمان كدام است، تا اينكه خداوند متعال روحى كه در كتاب ذكر شده است را فرستاد و وقتى آن را به او وحى كرد نگاه علم و فهم را با آن به او آموخت. اين روحى است كه خداوند متعال به هر كه بخواهد عطا مى فرمايد كه اگر آن را به بندهاى عطا فرمايد، فهم را به او آموخته است».

إذن، فالأنبياء والأوصياء (عليهم السلام) ممتحنون بهذا العالم، فكما حجب غيرهم وأغفل عن الامتحان الأول والإيمان الأول في عالم الذر، حجبوا (عليهم السلام) ليكون هذا الامتحان الثاني عادلاً فالكل أغفلوا عن عالم الذر بحجاب الجسد، والمطلوب تجريد الروح بمرتبة ليعرف الإنسان الحقيقة وينظر في ملكوت السموات، وقد تجرد الأنبياء والأوصياء، والمطلوب من الكل التجرد لينجحوا في الامتحان كما أن الله سبحانه وتعالى ساوى كل بني آدم في الفطرة لتتم كلمته سبحانه أنه هو العادل الحكيم، فالكل مفطورون على معرفة أسماء الله سبحانه، ليكونوا وجه الله وأسماءه الحسنی، وكل من قصر فحظه ضيَع.

بنابراين پيامبران و اوصيا (عليهم السلام) در اين عالم امتحان مى شوند. همان طور كه غير از آنان از امتحان اول و ايمان اول در عالم ذر غافل شدند و بر آن پرده نهاده شده است، آنان (عليهم السلام) نيز محجوب شده اند تا اين امتحان دوم (براي همگان) عادلانه صورت پذيرد. بنابراين جملگى به واسطه حجاب جسد از عالم ذر غافل شدند و آنچه مطلوب است اين است كه روح به درجه اى از رهايى برسد تا انسان، حقيقت را بشناسد و در ملكوت آسمان ها نظاره كند. پيامبران و اوصيا آزاد و رها شدند و بايد همه به چنين مرتبه اى برسند تا از اين آزمون سربلند بيرون آيند. خداوند سبحان و متعال همه اى فرزندان آدم را بر فطرت يكسانى قرار داده است تا كلمه اى او سبحان و متعال كه عادل و حكيم است، به پايان برسد؛ همگى بر فطرت شناخت نامهاى نيكوى خداوند سبحان سرشته شده اند، تا وجه خداوند و نامهاى نيكوى او گردند و هر كس كوتاهى ورزد، بهره اش را از ضايع و تباه است.

إذن، فهذه الرؤيا تذكير ليوسف ع، بل وتذكير ليعقوب وتعريف له بهذا الابن، فهو وصيه والحجة من بعده، كحال رؤيا الإمام موسى بن جعفر التي نصت على إمامة الرضا من بعده.

پس این رؤیا، یک یادآوری برای یوسف ع می باشد و حتی یک یادآوری برای یعقوب و معرفی و شناسانیدن این فرزند به او؛ اینکه او وصی و حجت پس او می باشد؛ مانند وضعیت رؤیای امام موسی بن جعفر که امامت امام رضا را پس از آن، آشکار فرمود.

عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن أسباط، عن الحسين مولى أبي عبد الله، عن أبي الحكم، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفري، عن يزيد بن سليط الزيدي، قال: (لقينا أبا عبد الله ع في طريق مكة ونحن جماعة، فقلت له: بأبي أنت وأمي أنتم الأئمة المطهرون والموت لا يعرى أحد منه فأحدث إلي شيئاً ألقيه إلى من يخلفني، فقال لي: **نعم هؤلاء ولدي وهذا سيدهم وأشار إلى ابنه موسى ع وفيه العلم والحكم والفهم والسخاء والمعرفة بما يحتاج الناس إليه فيما اختلفوا فيه من أمر دينهم ...**

از حسن موسی خشاب، از علی بن اسباط، از حسین غلام ابو عبدالله، از ابو الحكم، از عبدالله بن ابراهیم جعفری، از یزید بن سلیط زیدی چنین نقل شده است: «ما گروهی بودیم که در راه مکه با حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق ع ملاقات نمودیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد! شما امامانی هستید پاک و مطهر، و احدی را از مرگ گریزی نیست، بنابراین شما برای من مطلبی بیان کنید تا من آن را به کسانی که پشت سر دارم برسانم. حضرت به من فرمود: «آری، اینان پسران من می باشند و این است سید و سالار آنها - در حالی که به پسرش موسی ع اشاره می فرمود - در او است علم و حکم و فهم و سخاوت و دارای معرفت به آنچه مردم به آن نیاز دارند، در آنچه از امر دینشان در آن اختلاف می نمایند....»

وقال يزيد: ثم لقيت أبا الحسن يعني موسى بن جعفر ع بعد فقلت له: بأبي أنت وأمي إني أريد أن تخبرني بمثل ما أخبرني به أبوك، قال: فقال: **كان أبي ع في زمن ليس هذا مثله، قال يزيد فقلت: من يرضى منك بهذا**

فعليه لعنة الله، قال: فضحك، ثم قال: أخبرك يا أبا عمارة إني خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر إلى بني فأشركتهم مع ابني علي وأفردته بوصيتي في الباطن ولقد رأيت رسول الله في المنام وأمير المؤمنين (صلى الله عليه وآله وسلم) معه ومعه خاتم وسيف وعصا وكتاب وعمامة، فقلت له: ما هذا، فقال: أما العمامة فسلطان الله تعالى عزوجل وأما السيف فعزة الله عزوجل وأما الكتاب فنور الله عزوجل وأما العصا فقوة الله عزوجل وأما الخاتم فجامع هذه الأمور، ثم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): والأمر يخرج إلى علي ابنك، قال ثم قال: يا يزيد إنها وديعة عندك فلا تخبر بها إلا عاقلاً أو عبداً امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقاً ولا تكفر نعم الله تعالى وإن سئلت عن الشهادة فأدها فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (النساء: ٥٨)، وقال الله عزوجل: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾ (البقرة: ١٤٠)، فقلت والله ما كنت لأفعل هذا أبداً.

یزید می گوید: سپس من حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ع را پس از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدر و مادرم فدایت گردد! می خواهم به من خبری دهی به مانند همان چیزهایی که پدرت به من خبر داد. فرمود: «پدرم ع در زمانی بود که با این زمان تفاوت داشت». یزید گفت: عرض کردم: کسی که از تو چنین جوابی را بپسندد و قانع شود، لعنت خدا بر او باد! حضرت خندید و فرمود: «ای ابوعماره! من به تو خبر می دهم: از منزلم که بیرون آمدم، در ظاهر همه ی پسران خود و از جمله علی را وصی خویش قرار دادم ولی در باطن فقط علی را وصی نمودم. من رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را در خواب دیدم در حالی که امیرالمؤمنین ع هم به همراه او بود، و انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای همراه داشت. من گفتم: اینها چیست؟ رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت الهی عزوجل، و اما شمشیر عبارت است از عزت الهی عزوجل، و اما کتاب عبارت است از نور خدا عزوجل، و اما عصا عبارت است از قوت خدا عزوجل، و اما انگشتری عبارت است از جامع این امور. سپس رسول خدا ص فرمود: امر (ولایت و امامت) به سوی پسر علی خارج می شود». یزید گفت که حضرت فرمود: «ای یزید! این مطلب امانت است نزد تو، کسی را از آن خبردار مکن مگر مردی عاقل، یا بنده ای که خداوند دلش را در بوته ی ایمان آزمایش

نموده است، یا مردی راستگو؛ و نعمت‌های خداوند متعال را کفران مکن، و اگر از تو خواستند که (به این مطلب) شهادت دهی، ادای شهادت کن چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «(خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید)» و خدا می‌فرماید: «(و ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می‌کند کیست؟)»، گفتیم: به خدا سوگند هرگز چنین نمی‌کنم.

قال: ثم قال أبو الحسن ع: ثم وصفه لي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال: علي ابنك الذي ينظر بنور الله ويسمع بتفهيمه وينطق بحكمته يصيب ولا يخطئ ويعلم ولا يجهل وقد ملئ حكماً وعلماً وما أقل مقامك معه، إنما هو شيء كان لم يكن فإذا رجعت من سفرك فأصلح أمرك وأفرغ مما أردت فإنك منتقل عنه ومجاور غيره، فاجمع ولدك وأشهد الله عليهم جميعاً وكفى بالله شهيداً. ثم قال: يا يزيد إني أؤخذ في هذه السنة وعلي ابنی سمي علي بن أبي طالب ع وسمي علي بن الحسين ع، أعطي فهم الأول وعلمه ونصره وردائه، وليس له أن يتكلم إلا بعد هارون بأربع سنين، فإذا مضت أربع سنين فاسأله عما شئت يجيبك إن شاء الله تعالى (٢٧).

یزید گفت: سپس حضرت ابوالحسن موسی ع فرمود: «در این حال رسول خدا ص او را برای من توصیف نمود و فرمود: علی پسر تو کسی است که با نور خدا نظر می‌کند و با تفهیم خدا می‌شنود و با حکمت خدا سخن می‌گوید، درست و راست کار می‌کند و خطا نمی‌نماید، و امور را می‌داند و در امری به واسطه‌ی جهالت در نمی‌ماند. او سرشار از حکمت و فصل قضا و استواری در حکم، و لبریز از علم و دانش و درایت است. اما چقدر درنگ و توقف تو در این دنیا با او پس از این، کم است! این توقف به قدری کوتاه است که قابل شمارش نیست. پس چون از سفرت بازگشتی به اصلاح امورت پرداز و از هر چه می‌خواهی خود را فارغ ساز زیرا که تو از این دنیا در آستانه‌ی کوچ هستی و همنشین با غیر آن. پسرانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر، و خداوند در گواهی و شهادت کافی است». سپس فرمود: «ای یزید مرا در این سال می‌گیرند و علی پسر من هم نام علی بن ابی طالب ع و

هم نام علی بن الحسین ع است که به او فهم و علم و نصرت و رداى عظمت امیرالمؤمنین داده شده است؛ و وی حق تکلم و اظهار ندارد مگر آن که چهار سال از مرگ هارون بگذرد. چون چهار سال سپری شد، از او هر چه می‌خواهی بپرس که ان شاء الله تعالی پاسخ تو را خواهد داد».

﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (یوسف: ۵):

«گفت: ای پسرکم، رؤیایت را برای برادرانت حکایت مکن، که تو را حيله‌ای می‌اندیشند؛ زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است».

هذه الآية تبين أن الإنسان مفطور على الانجذاب إلى عالم الملكوت والرؤيا من هذا العالم القدسي، فالإنسان مفطور على تقبُّل الرؤيا وتصديقها والتفاعل معها، بل الرؤيا في كثير من الأحيان عبارة عن إخبار غيبي عما سيحصل في المستقبل، وهذا نراه في واقعنا، كما نراه ذكر في القرآن والتوراة والإنجيل، فكل ما حصل في الملكوت حصل في الأرض. فأخوة يوسف إذا قص عليهم الرؤيا سيعلمون أنه خليفة الله ووصي يعقوب ع دونهم، وربما تعاد قصة ابني آدم لذا حذر يعقوب ع يوسف ع أن يقص الرؤيا على إخوته، لأنهم بهذا الخبر الآتي من ملكوت السماوات، سيعلمون من حال يوسف ع ما يسعر الحسد في نفوسهم ويجعلهم غرضاً للشيطان ليستفزهم ببدائه ويعديهم بدائه.

این آیه بیان می‌کند که انسان به طور فطری به عالم ملکوت گرایش دارد و رؤیا از این عالم قدسی می‌باشد. بنابراین فطرت انسان بر پذیرفتن رؤیا و تصدیق آن و تعامل با آن، سرشته شده است. حتی در بیشتر اوقات، رؤیا عبارت است از اخبار غیبی از آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و واقعیتی است که در زندگی روزمره شاهد آن هستیم و در قرآن، تورات و انجیل نیز می‌بینیم که از آن یاد شده است و هر چه در ملکوت حاصل می‌شود، در زمین به وقوع می‌پیوندد. وقتی برای برادران یوسف تعریف شد، فهمیدند که او نه خودشان- خلیفه و جانشین خداوند و وصی یعقوب ع می‌باشد و چه بسا داستان فرزندان آدم از سر گرفته شد. از همین رو یعقوب ع یوسف ع را بر حذر داشت از اینکه

رؤیایش را برای برادرانش تعریف کند؛ چرا که آنان به واسطه‌ی این خبری که از ملکوت آسمان آمده است، از این لحظه به بعد در مورد یوسف ع چیزی را می‌دانند که آتش حسد را درونشان برمی‌افروزد و آنها را هدفی برای شیطان قرار می‌دهد تا با ندایش آنها را تحریک کند و گرفتار بیماری خودش کند.

لكن يعقوب ع الذي نهى يوسف عن قص الرويا أصبح شديد الاهتمام بيوسف ع، وكان هذا الاهتمام قرابة لله، لأن يوسف ع ولي من أولياء الله ووصي يعقوب ع، لكن هذا الاهتمام أمسى سبباً ليكون يوسف عرضاً لكيد إخوته ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (يوسف: ۸)، فهم يرون أنهم أحق باهتمام يعقوب ع لأنهم أحق بخلافته من يوسف ع، ويرون أن اعتماد يعقوب ع على الرؤيا في تحديد وصية يوسف ع ﴿ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ فلم يكونوا ليصدقوا بالرؤيا لأنها خالفت أهواءهم ولذا قرروا ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (يوسف: ۹)، قَوْمًا صَالِحِينَ أرادوا أنهم يكونون أوصياء يعقوب ع وخلفاء الله في أرضه، فهنا تكررت قصة الحسد الأولى على هذه الأرض، قصة ابني آدم.

اما يعقوب ع که یوسف ع را از تعریف کردن رؤیا بازداشت، به یوسف ع اهتمام بسیاری می‌ورزید و این اهتمام، به قصد نزدیک شدن به خداوند بود؛ چرا که یوسف ع ولی از اولیا خداوند و وصی یعقوب ع بود. ولی این اهتمام خود، سببی شد تا یوسف هدف خدعه و نیرنگ برادرانش گردد. «(آنگاه که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تر از ما هستند؛ حال آنکه ما خود، گروهی نیرومندیم و پدرمان در گمراهی آشکاری است)». آنها خود را مُحِق‌تر می‌دیدند تا مورد توجه یعقوب ع قرار گیرند؛ چرا که آنها برای جانشینی، سزاوارتر از یوسف ع می‌باشند و می‌پنداشتند که اعتماد یعقوب ع به رؤیا برای مشخص کردن وصی‌اش یعنی یوسف ع، «گمراهی آشکار» می‌باشد؛ پس، از تصدیق‌کنندگان رؤیا نبودند؛ چرا که در تضاد با هوای نفسشان بود و به همین دلیل تصمیم گرفتند: «(یوسف را بکشید، یا او را در سرزمین دیگری بپندازید تا پدر، خاص شما گردد و از آن پس، مردمی شایسته به شمار آید)». «قَوْمًا صَالِحِينَ» «مردمی شایسته» منظورشان این بود که آنها خود اوصیای یعقوب

ع و جانشینان خداوند در زمینش هستند؛ و داستان حسادت اول در این زمین، تکرار شد: ماجرای فرزندان آدم.

و كذلك يوسف هو وصي الإمام المهدي ع وابنه، وإخوته هم علماء

دین:

به همین ترتیب، یوسف، همان وصی امام مهدی ع و فرزند او می باشد و برادرانش نیز همان علمای دین می باشند:

• عن سدير، قال: قال الإمام الصادق ع: (إن في القائم سنة من يوسف، قلت كأنك تذكر خبره أو غيبته؟ فقال لي: وما تنكر هذه الأمة أشباه الخنازير أن أخوة يوسف كانوا أسباطاً أولاد أنبياء تاجروا بيوسف وباعوه وهم أخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: ﴿أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله عزَّوجلَّ في وقت من الأوقات يريد أن يستر حجته عنهم لقد كان يوسف يوماً ملك مصر وكان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله تبارك وتعالى أن يعرفه مكانه لقد ر على ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة في تسعة أيام إلى مصر، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله عزَّوجلَّ يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير فيما بينهم ويمشي في أسواقهم ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه حتى يأذن الله عزَّوجلَّ له أن يعرفهم نفسه كما أذن ليوسف ع حين قال لهم: ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَيْنَكَ لِأَنَّتَ يُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾ (يوسف: ٨٩-٩٠). (٣)

• سدير می گوید: امام صادق ع فرمود: «در قائم سنتی از یوسف وجود دارد». عرض کردم: گویا شما خبر او یا غیبتش را یاد می فرمایید؟ فرمود: «و آنچه این امت خوک نما انکار می کنند. برادران یوسف، نوادگان فرزندان پیامبران بودند، با این حال یوسف را چون متاعی تجاری دیدند و او را فروختند، در حالی که آنان برادرانش بودند و او هم برادرشان بود. آنها ایشان را نشناختند تا آن هنگام که خود به آنان گفت: «(من یوسف هستم و این هم برادر من)». پس این امت چه چیزی را انکار می کنند؟ اینکه خداوند عزوجل در برهه ای از زمان بخواهد حجتش را از آنان پوشیده بدارد؟! روزگاری یوسف پادشاه مصر بود و بین او و پدرش، مسافت هیجده روز فاصله بود. اگر خداوند

تبارک و تعالی می‌خواست که مکانش را به او بشناساند، این توانایی را داشت. به خدا سوگند! یعقوب و فرزندان‌ش وقتی بشارت را شنیدند، نه روزه به مصر رسیدند. پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل با حجتش همان کاری را انجام دهد که با یوسف انجام داد؟! اینکه بین آنان رفت و آمد می‌کند، در بازارهایشان راه می‌رود و پای بر زیرانداز آنها می‌گذارد؟! در حالی که آنها او را نمی‌شناسند؛ تا اینکه خداوند عزوجل به ایشان اجازه دهد که خودش را به آنان بشناساند؛ همان گونه که به یوسف ع اجازه داد! آن هنگام که به آنان فرمود: «(گفت: آیا می‌دانید از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟ * گفتند: آیا به حقیقت تو یوسف هستی؟! گفت: من یوسفم، و این، برادر من است)».

• وقال الإمام الباقر ع: (إن صاحب هذا الأمر فيه سنة من يوسف ابن أمة سواداء، يصلح الله عزوجل أمره في ليلة واحدة) ([۴]).

• امام باقر ع فرمود: «در صاحب این امر سنتی از یوسف وجود دارد. او فرزند کنیز سیاه‌چرده است. خداوند عزوجل کارش را در یک شب اصلاح می‌کند».

فكل ما جرى ليوسف يجري للمهدي الأول وصي الإمام المهدي ع
واليماني الموعود.

هر آنچه برای یوسف جریان یافت، برای مهدی اول، وصی امام مهدی ع و یمانی موعود نیز جاری خواهد بود.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ (يوسف: ۱۰).

«(یکی از ایشان گفت: اگر می‌خواهید کاری کنید، یوسف را مکشید، در عمق تاریک چاهش بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد)».

وهذه الآية تكررت مع عيسى ع فلما أراد علماء اليهود لعنهم الله قتله
اعترض عليهم أحدهم ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ﴾ لا تقتلوا عيسى ع

این آیه با عیسی ع نیز تکرار شد؛ آن هنگام که علمای یهود که خداوند آنان را لعنت کند، خواستار قتل او شدند، یکی از ایشان به آنان اعتراض نمود «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» (یکی از ایشان گفت) عیسی ع را نکشید....

وهذا دیدن علماء الدین غیر العاملين فی کل زمان یحاولون قتل الأنبياء والأوصياء لكي لا يتبعهم الناس وينجون من النار المستعرة في قلوب هؤلاء العلماء غیر العاملين، ولكي يبقى الناس يتوهمون أن العلماء غیر العاملين هم الطريق إلى الله بينما هم طريق إلى الشيطان و إلى جهنم بل هم جهنم، ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ (القصص: ٤١).

این رویه‌ی علمای بی عمل دین در تمام دوران‌ها می‌باشد که تلاش می‌کنند پیامبران و اوصیا را به قتل برسانند، تا مردم از آنان پیروی نکنند و از آتشی که در قلب‌های این علمای بی عمل شعله‌ور شده است، نجات پیدا نکنند؛ تا مردم در این توهم باقی بمانند که علمای بی عمل، همان راه به سوی خداوند هستند؛ در حالی که آنان، راه به سوی شیطان و به سوی جهنم و حتی خود جهنم می‌باشند. «(و آنان را پیشوایانی ساختم که مردم را به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت، هیچ یاری نشوند)».

وكما عادت هذه الآية مع علي ع وصي رسول الله وعادت مع وصي الإمام المهدي ع، فتدبروا يا أولي الألباب فإن في قصصهم عبرة فاعتبروا بها وتعلموا منها، ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (يوسف: ١١١)، فالامتحان كل مرة يعاد وكل مرة تفشلون وبين قولين ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ ... وَالْقَوْمُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ﴾، وهكذا كل مرة ﴿أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (البقرة: ٨٧).

همان طور که این آیه برای علی ع وصی رسول خدا تکرار شد، با وصی امام مهدی ع نیز تکرار شد؛ ای صاحبان خرد! تدبّر کنید که در داستان‌های آنان،

درسی نهفته است؛ از آن، عبرت گیرید و از آن پیام‌وزید. «(در داستان‌هایشان، خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیلی بر هر چیز است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمتی است)». هر بار امتحان تکرار می‌شود و هر بار شکست می‌خورید و بین دو سخن در نوسان: «(یوسف را بکشید... و او را در عمق چاه افکنید)» و در هر دفعه: «(هر گاه فرستاده‌ای آمد و چیزهایی آورد که مورد پسند نفس شما نبود سرکشی کردید، گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید)».

متی تلتفتون إلی آیات الله ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ

لِلسَّائِلِينَ﴾ (یوسف: ۷)، الآن التفتوا فإن في قصة يوسف آيات للسائلين،

سائلین الله تمام العقل، في سورة يوسف ذكرت النبوة وليس الرسالة كما بيّنت، فسورة يوسف في مقام بيان المواجهة بين العبد وربه، بين الرسول وربه، وليست في مقام بيان مواجهة الرسول مع الناس، فهي في بيان النبوة لا في بيان الرسالة، ولذلك فهي آيات لسائلين الله تمام العقل، آيات لأولياء الله، آيات لأصحاب القائم ع، آيات للسائلين إلى الله، آيات في طريق الله لسائلين الله الهداية، وقد بيّن تعالى في أول سورة يوسف ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف: ۲)، أي ترتقون إلى السماء السابعة الكلية سماء العقل فتم عقولكم.

کی متوجه آیات و نشانه‌های خداوند خواهید شد؟ «(در داستان یوسف و برادرانش، برای آنان که خواستارند، عبرت‌ها است)». حال توجه کنید: در داستان یوسف، آیات و نشانه‌هایی برای آنان که خواهانند، وجود دارد؛ کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستارند. همان طور که بیان کردم، در سوره‌ی یوسف نبوت مورد توجه قرار گرفته است و نه رسالت! پس سوره‌ی یوسف در جایگاه بیان رویارویی بنده و پروردگارش می‌باشد بین فرستاده و پروردگارش- و نه در جایگاه بیان رویارویی فرستاده با مردم؛ بنابراین درصدد بیان نبوت می‌باشد و نه رسالت. از همین رو، نشانه‌هایی است برای کسانی که تمام عقل را از خداوند خواستار می‌باشند؛ نشانه‌هایی برای اولیای خداوند، نشانه‌هایی برای یاران قائم ع، نشان‌هایی برای سیرکنندگان به سوی خداوند، نشانه‌هایی در طریق الهی برای آنان که هدایت را از خداوند خواهانند. خداوند متعال در

آغاز سوره‌ی یوسف بیان فرموده است: «(ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که شما به عقل درآیید)» ؛ یعنی به آسمان هفتم کلی که آسمان عقل است ارتقا یابید تا عقل‌هایتان کامل گردد.

ولا یبعث نبی حتی یتم عقله، ویمسح القائم ع (وهو ید الله) علی رؤوس أصحابه فتم عقولهم، أي یمسح علی رؤوسهم بالعلم وتتم عقولهم إذا عملوا بهذا العلم وارتقوا فی ملکوت السماوات إلی السماء السابعة، ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (غافر: ۶۷).

پیامبری مبعوث نشد، مگر پس از کامل شدن عقلش. قائم ع (که دست خداوند است) روی سر یارانش دست می‌کشد و عقل‌هایشان کامل می‌شود؛ یعنی با علم بر سرشان دست می‌کشد و اگر به این علم عمل کنند و در ملکوت آسمان‌ها به آسمان ارتقا یابند، عقل‌هایشان کامل می‌شود. «(او کسی است که شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از لخته‌ی خونی بیافریده است. آنگاه شما را که کودکی بودید از رحم مادر بیرون آورد تا به سن جوانی برسید و پیر شوید. بعضی از شما پیش از پیری بمیرید و بعضی به آن زمان معین می‌رسید و شاید به عقل دریا بید)».

(۱۱) الأعراف: ۱۷۳ - ۱۷۲، وهذه الآية فيها رد على من يقول ما ذنب من لم يصل إليه الإسلام ولم يبلغ برسالات السماء كمن عاش في جاهل أفريقيا أو في أطراف الأرض أو في أرض بعيدة عن أرض المرسلين عليهم السلام، والرد أن الآية الأولى تثبت أن الناس تم امتحانهم وكل أخذ مقامه وتبين حاله واستحقاقه والآية الثانية تبين أنهم غير معذورين باتباع ضلال آبائهم في هذه الأرض أو أنهم عاشوا في أرض لم يطأها نبي ولم يصل لها الحق ولم يبلغهم به أحد لان الله يقول لهم إني امتحنتكم في عالم الذر و علمت حالكم واستحقاقكم فلا تقولوا (إنما

أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ) الأعراف: ١٧٣،
 أي أن الله يقول لهم أنا اعلم انه لو جاءكم الأنبياء والأوصياء والمرسلون وبلغكم
 برسالات السماء المبلغون لما آمنتم ولما صدقتم (وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا
 لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ) الأنفال: ٢٣، أما من يقول فلماذا لم
 يسووا مع الكفار في ارض الرسالات في إيصال البلاغ فالرد أن تبليغ هؤلاء
 فضل على من لا يقبل الفضل ولا يستحقه وأنت تعلم علم مسبق انه لا يقبله يقيناً
 فعرضه عليه تحصيل حاصل، وبالتالي فلا يضر أن تعرضه على بعضهم لبيان
 أن الباقي كهؤلاء الذين عرض عليهم الحق فلم يقبلوه فالعرض على بعضهم
 لإتمام الحجة وانه لا عذر لمن يقول (إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ
 بَعْدِهِمْ)؛ لأن نظرائهم عرض عليهم الحق فاختاروا ضلال آبائهم على هدى
 المرسلين (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا
 وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ) الزخرف: ٢٣، بل جعلوا ضلال
 آبائهم هو الهدى والحق (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ
 مُهْتَدُونَ) الزخرف: ٢٢.

([١])- اعراف: ١٧٢ و ١٧٣. در این آیه پاسخی وجود دارد به کسی است که
 می‌گوید: گناه کسی که اسلام و رسالت‌های آسمانی به او نرسیده است، مانند
 کسی که در سرزمین‌های ناشناخته‌ی آفریقا یا در گوشه و کنارهای زمین یا در
 سرزمینی دور از سرزمین فرستادگان ع زندگی می‌کند، چیست؟ پاسخ این
 است که آیه‌ی اول ثابت می‌کند که امتحان همه‌ی مردم به پایان رسید و هر
 کدام از آنها جایگاه خود را برگرفت و وضعیت و استحقاقش روشن شد. آیه‌ی
 دوم بیان می‌کند که آنها با پیروی کردن از گمراهی پدرانشان در این زمین، یا
 اینکه در سرزمینی زندگی می‌کردند که پیامبری بر آن قدم نگذاشته و حق به
 آن نرسیده و کسی آن را نرسانیده است، معذور نمی‌باشند؛ چرا که خداوند به
 آنان می‌فرماید: من شما را در عالم ذرّ آزمودم و وضعیت و استحقاق شما را
 دانستم. پس نگوئید: «(پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس
 از آنها. آیا به سبب کاری که باطل‌کنندگان کرده بودند ما را به هلاکت
 می‌رسانی؟)» (اعراف: ١٧٣)؛ به عبارت دیگر خداوند به آنان می‌فرماید: من دانانتر
 هستم، که اگر پیامبران و اوصیا و فرستادگان نزد شما می‌آمدند و
 تبلیغ‌کنندگان، رسالت‌های آسمان را به شما می‌رسانیدند، باز هم ایمان

نمی‌آوردید و تصدیق نمی‌کردید. «(و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت، شنوایشان می‌ساخت و حتی اگر هم آنها را شنوا ساخته بود باز هم برمی‌گشتند و رویگردان می‌شدند)» (انفال ۲۳). اما کسی که می‌گوید: چرا آنان در مقوله‌ی رسیدن ابلاغ، با کفّاری که در سرزمین رسالت‌ها زندگی می‌کردند، مساوی نیستند؟ پاسخ این است که تبلیغ به آنان، فضیلتی است نسبت به کسی که فضیلت را نمی‌پذیرد و مستحقش نمی‌باشد؛ در حالی که از پیش می‌دانستیم که او به طور قطع و یقین آن را نمی‌پذیرد و اگر به آنها عرضه می‌شد، همین نتیجه حاصل می‌شد. اما اشکالی ندارد که بر برخی از آنها عرضه شود تا بیان شود که سایرین نیز همانند همین گروهی هستند که حق بر ایشان عرضه شد و قبولش نکردند. بنابراین عرضه به برخی از آنها به جهت اتمام حجت است و عذری برای کسی که بگوید: «(پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم پس از آنها)» باقی نمی‌ماند؛ چرا که بر همانندهای آنها حق عرضه شد و آنان گمراهی پدرانشان را بر هدایت فرستادگان برگزیدند. «(به این ترتیب، پیش از تو به هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متعّمانش گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم)» (زخرف ۲۳) و حتی گمراهی پدرانشان را هدایت و حق دیدند «(نه، بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت‌یافته‌ایم)» (زخرف ۲۲).

([۲])-([عیون أخبار الرضا ع : ج ۱ ص ۲۴ - ۲۶].)

([۳])-([کمال الدین و تمام النعمة للشيخ الصدوق: ص ۱۴۴].)

([۴])-([کمال الدین و تمام النعمة للشيخ الصدوق: ص ۳۲۹].)